

جنگ هایی که در ماه شعبان اتفاق افتاد

پس از پایان نبرد احد ، مسلمانان به مدینه بازگشتند و شب سختی را گذراندند چرا که از یک طرف...



حمراء الاسد

پس از پایان نبرد احد ، مسلمانان به مدینه بازگشتند و شب سختی را گذراندند چرا که از یک طرف، از بیشتر خانه‌ها صدای ناله و نوحه‌سرایایی بازماندگان بلند بود و از طرفی احتمال شورش منافقان و یهودیان ضد اسلام و مسلمانان وجود داشت به همین جهت پیامبر از سوی خداوند مأموریت یافت فردای همان شب دشمن را تعقیب کند.

بر این اساس تمام کسانی که دیروز در احد بودند حق داشتند در تعقیب دشمن شرکت کنند. پیامبر ابن ام مکتوم را جانشین خود در مدینه قرار داد و پرچم لشکر را به دست علی علیه السلام داد.

از آن سو رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز در حمراء الاسد توقف کرد و شب‌ها دستور می‌داد لشکریانش در منطقه وسیعی از بیابان در نقاط مختلف - و به نقل بعضی در پانصد جای آن بیابان - آتش روشن کنند و در این میان معبد خزاعی - (که در حال شرك به سر می‌برد ولی در دل پیغمبر را دوست می‌داشت و مانند افراد دیگر قبیله خود یعنی قبیله خزاعه از هواداران آن حضرت بود) خود را به حمراء الاسد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده و تأسف خود را از ماجرای جنگ احد به پیامبر (ص) گفت و سپس به سوی مکه حرکت کرد و در «روحاء» به ابوسفیان و لشکر قریش رسید.

ابوسفیان که معبد را دید از او پرسید: معبد! چه خبر؟ معبد که شاید از تصمیم آن‌ها با خبر شده بود و یا به منظور جلوگیری از فکر بازگشت، جواب داد: خبر تازه این که محمد با لشکری که تاکنون در عمر خود نظیرش را ندیده بودم به تعقیب شما از یثرب بیرون آمده و به سرعت می‌آیند و جوش و حرارتی که من از آن‌ها دیدم قابل شرح و توصیف نیست، زیرا جمعی که در جنگ احد نبوده‌اند در این سفر آمده‌اند تا غیبت خود را در آن روز تلافی کنند و آن‌ها هم که آن روز بوده‌اند تصمیم گرفته‌اند به هر قیمتی که شده شکست آن روز را جبران کنند و کینه سختی از شما به دل گرفته‌اند.

ابوسفیان با نگرانی پرسید: معبد چه می‌گویی؟ معبد گفت: به خدا سوگند گمان می‌کنم هنوز از این جا حرکت نکرده باشید که گوش اسبان شان از دور پیدا شود! ابوسفیان گفت: ما تصمیم گرفته‌ایم به یثرب باز گردیم و با یک حمله دیگر کار بقیه را هم یکسره کنیم! معبد گفت: ولی من این کار را به هیچ نحو صلاح نمی‌دانم و اشعاری نیز در این باره گفته‌ام که اگر می‌خواهی برای تو بخوانم. ابوسفیان با بی‌صبری گفت: بخوان ببینم چه گفته‌ای؟

معبد که پیش بینی چنین برخوردی را با ابوسفیان کرده بود، در راه، درباره‌ی اهمیت لشکر مسلمانان و ترس ابوسفیان و همراهانش اشعاری سروده بود. که برای او خواند و ابوسفیان با شنیدن آن اشعار و سخنان معبد رعب و وحشتی در دلش افتاد. در این خلال صفوان بن امیه نیز که از بزرگان لشکر قریش بود و از تصمیم آن‌ها به بازگشت به یثرب مطلع شد به نزد ابوسفیان آمده و گفت: چنین کاری نکنید، زیرا این مردم اکنون زخم خورده و خشمناک‌اند و این ترس وجود دارد که اگر ما مجدداً با آنان

رو به رو شویم این بار با تلاش بیشتری جنگ کنند و بر ما غالب شوند و جنگ شان غیر از جنگ چند روز پیش باشد! برای ابوسفیان همین گفتار صفوان کافی بود که از تصمیم خود منصرف شده و بهانه‌ای برای بازگشت به مدینه به دست آورد و از این رو بی‌درنگ دستور حرکت داد و به سرعت راه مکه را در پیش گرفتند.

ابوسفیان نیز با شنیدن گزارش معبد خزاعی از حمله به مدینه منصرف شد و راه مکه را در پیش گرفت.